

ورزد، و بداند که از مصالح کلمات و الفاظ، می‌تواند کاخی بلند برافرازد « که از باد و باران نیابد گزند.»

شاهکارهای نقاشی جهان، با قلم موهای معمولی - و شاید ارزان قیمت - بر روی صفحه‌های معمولی، با رنگهای موجود در بازار، و در خانه یا کارگاههایی از خشت و گل، شاهکار شده‌اند. حافظ و سعدی و مولانا را هم اگر نگوئیم در تهیه کاغذ و قلم مشکل داشتند، قطعاً بر روی همان کاغذهایی می‌نوشتند که قولنامه‌های خانه و ملک و باغ را در آن روز می‌نوشتند. و از آن قولنامه‌ها، و خانه و ملک و باغ چه ماند؟ و حافظ و فردوسی و مولانا چه کردند؟

برای نویسنده، کلمه، رنگ است برای نقاش؛ سنگ و چوب است برای مجسمه‌ساز؛ سیم و چرم است برای نوازنده، و دانه‌های تر، برای باغبان.

تا آن «هزار نکته باریکتر ز مو» چند ریسمان ضخیم مانده است که باید اول به آنها دست انداخت. گمان نگارنده آن است که بسیاری از نویسندگان امروزی ما - به ویژه در حوزه - به همان چند ریسمان مشت پرکن هم دست نیازیده‌اند؛ هزار نکته باریکتر ز مو بماند. به همین خاطر، شاید بهتر باشد نخست میان مؤلف - که بسیار است - و نویسنده - که اندک است - فرق بگذاریم. به این ترتیب: مؤلف، کسی است که کتاب یا مقاله‌ای را از حیث محتوا و معنا سامان می‌دهد و به جایی می‌رساند. نویسنده، به کسی گفته می‌شود که از نوشتن به مثابه یک هنر سود می‌برد؛ یعنی: نه هر که نوشت، نویسنده است. به عبارت دیگر: در عنوان «مؤلف» نگاه به جنبه علمی و تحقیقی نوشته اوست. و در اصطلاح نویسنده، ساختار کار و شکل بیان و ساماندهی عبارات، بیشتر منظور می‌شود و البته که هر مؤلفی می‌تواند نویسنده باشد، و عکس قضیه. اما مؤلف ضرورتاً نویسنده نیست، و نویسنده ممکن است از هنر و حرفه خود در جهت بازسازی و بازآفرینی کارهای دیگران برآید، و یا اثری بیافریند که برجستگی آن در به کارگیری مناسب و هنرمندانه کلمات در القای حس به خواننده باشد. به هر روی، در عرف جامعه علمی ما، نوعی نوشتن هست که به آفریننده آن، مؤلف گفته نمی‌شود؛ مثل شعر و نثرهای ادبی. آری؛ گاه علمیت و محققانه بودن کار

نویسندگی در حوزه

رضا بابایی

بخش اول

کسی از حکمای قدیم گفته است: «گفتن یک نیاز است، اما شنیدن هنر است.» عکس این گزاره حکیمانه را می‌توان درباره نوشتن و خواندن گفت؛ یعنی نوشتن یک هنر است و خواندن در شمار نیازها. همین نکته است که نویسندگی را از جمله‌سازی و نوشتنهای معمولی، برتر می‌نشاند. نوشتن، یک هنر است با همه خصوصیات و لوازمی که هنر و هنرمندی دارد؛ یعنی اگر یک هنرمند پیش از آفرینش اثر هنری خود، باید مجموعه‌ای از تواناییهای فطری، اکتسابی، خدادادی و بازآموزیهای فنی را در خود گرد آورد، آن‌گاه دست به تارهای سیمی، یا قلم مو، یا سنگ و چوب، و یا هر چیز دیگری که ابزار و آلات مربوط است، ببرد. نویسنده نیز باید نخست کانونی از استعدادهای مختلف، نظیر تیزبینی، خوش ذوقی، توانایی در به کارگیری کلمات، تصویرپردازیهای مناسب، مخاطب‌شناسی و دانسته‌های گوناگون باشد؛ آن‌گاه بنویسد.

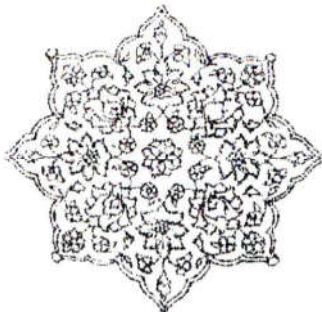
گفته‌اند: «نه هر که آینه سازد سکندری داند» و «نه هر که سر بتراشد قلندری داند»، چون: «هزار نکته باریکتر ز مو این جاست.» اغراق نیست. به حق آفریدن یک نوشته هنری، از عهده نکته‌سنجی ساخته است که زبان نوشتار خود (فارسی دری) را بشناسد؛ قابلیت‌های آن را بداند؛ تواناییهای آن را پیش‌رو داشته باشد؛ هزار توی ادب فارسی را دیده باشد؛ به آن عشق

نویسنده، چیزی کم از تألیف ندارد. خلاصه آن که: مؤلفی نویسنده است که به خوبی یا تقریباً از عهده یک تألیف موزون و هنجار از حیث ساختار لفظی نوشتار، برآمده باشد، و الا برای تکمیل کار خود باید به نویسنده کاردان مراجعه کند.

نگارنده، یک بار دیگر می خواهد از گمان خود سخن بگوید. در حوزه های علمیه، اکثر مؤلفان به تفاوت بالا - که البته فقط بخشنامه نشده است - توجه نکرده، خود را نویسنده نیز می پندارند. برخی کار خود را تنها نیازمند یک ویرایش سرسری می دانند، و بعضی به این مقدار هم تن در نمی دهند؛ یعنی چون مؤلف اند، خود را نویسنده نیز می دانند. چرا؟

شاید یک علت قابل ذکر آن، رقیب ریش سفید و متمکنی است که نویسندگی در حوزه دارد، و آن منبر و سخنرانی، یعنی تبلیغ شفاهی است. نویسندگی - نه تألیف - رقیب تازه به میدان آمده ای است که نه تنها جا را بر منبر تنگ نکرد، جای مناسبی هم برای خود نگشود. این رقیب نه چندان قوی پنجه، هنوز طرفداران بسیار و شش دانگی ندارد. اما هر روز به پیشرفت خود ادامه می دهد، و نگارنده می بیند روزهایی را که نویسندگی سرزمینهای وسیعی را از منبر به اکراه گرفته است. سخت است انکار این حقیقت که سنگینی کفه یکی، دیگری را پایین می آورد؛ چون این دو در بعضی از منطقه های تبلیغی و عملی، توان جانشینی همدیگر را دارند؛ یعنی هر یک می توانند کار بیشتری را به عهده گیرند و دیگری را بیکار بگذارند. اما این که از کدام یک استقبال بیشتر خواهد شد و یا از آن دو کدام کاراترند، قضاوت چندان مشکلی نیست.

من تأسف نمی خورم از این که هنوز مردم ما به شنیدن علاقه بیشتری نشان می دهند تا خواندن؛ چون اثر نفس و نفس را می دانم. تأسف در آن است که میان این دو بازوی توانمند حوزه تفکیک اختیارات نشده است. همه می دانیم که حوزویان فاضل و شایسته، در چه مقدار از صفحات روزنامه ها، نشریات و هر جای دیگری که فقط به نیروی قلم می توان فتح کرد، حضور رسانده اند. این حضور کمرنگ و گاه بی رمق، در این عصر جریده سالاری راه به دهی نمی برد. نگارنده طلاب فاضل و توانمندی را می شناسد که تا کنون به این موضوع که قلم



نویسنده، چیزی کم از تألیف ندارد. خلاصه آن که: مؤلفی نویسنده است که به خوبی یا تقریباً از عهده یک تألیف موزون و هنجار از حیث ساختار لفظی نوشتار، برآمده باشد، و الا برای تکمیل کار خود باید به نویسنده کاردان مراجعه کند.

نگارنده، یک بار دیگر می خواهد از گمان خود سخن بگوید. در حوزه های علمیه، اکثر مؤلفان به تفاوت بالا - که البته فقط بخشنامه نشده است - توجه نکرده، خود را نویسنده نیز می پندارند. برخی کار خود را تنها نیازمند یک ویرایش سرسری می دانند، و بعضی به این مقدار هم تن در نمی دهند؛ یعنی چون مؤلف اند، خود را نویسنده نیز می دانند. چرا؟

شاید یک علت قابل ذکر آن، رقیب ریش سفید و متمکنی است که نویسندگی در حوزه دارد، و آن منبر و سخنرانی، یعنی تبلیغ شفاهی است. نویسندگی - نه تألیف - رقیب تازه به میدان آمده ای است که نه تنها جا را بر منبر تنگ نکرد، جای مناسبی هم برای خود نگشود. این رقیب نه چندان قوی پنجه، هنوز طرفداران بسیار و شش دانگی ندارد. اما هر روز به پیشرفت خود ادامه می دهد، و نگارنده می بیند روزهایی را که نویسندگی سرزمینهای وسیعی را از منبر به اکراه گرفته است. سخت است انکار این حقیقت که سنگینی کفه یکی، دیگری را پایین می آورد؛ چون این دو در بعضی از منطقه های تبلیغی و عملی، توان جانشینی همدیگر را دارند؛ یعنی هر یک می توانند کار بیشتری را به عهده گیرند و دیگری را بیکار بگذارند. اما این که از کدام یک استقبال بیشتر خواهد شد و یا از آن دو کدام کاراترند، قضاوت چندان مشکلی نیست.

من تأسف نمی خورم از این که هنوز مردم ما به شنیدن علاقه بیشتری نشان می دهند تا خواندن؛ چون اثر نفس و نفس را می دانم. تأسف در آن است که میان این دو بازوی توانمند حوزه تفکیک اختیارات نشده است. همه می دانیم که حوزویان فاضل و شایسته، در چه مقدار از صفحات روزنامه ها، نشریات و هر جای دیگری که فقط به نیروی قلم می توان فتح کرد، حضور رسانده اند. این حضور کمرنگ و گاه بی رمق، در این عصر جریده سالاری راه به دهی نمی برد. نگارنده طلاب فاضل و توانمندی را می شناسد که تا کنون به این موضوع که قلم